



Mulla Sadra's Opinion About the Head of Government and His Characteristics; Based on the Book of *Origin and Resurrection*

Mohammad Mollai Iveli¹ Ali Asghar Zakavi²

1. Corresponding Author, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Law, Theology and Islamic Studies, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch, Najaf Abad, Iran. E-mail: m.mollai1360@shu.iaun.ac.ir

2. Department of Islamic Thought, Medical Faculty, Mazandaran University of Medical Sciences, Sari, Iran. E-mail: azakavi@mazums.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:
research article
(P 225-240)

Article history:

Received:
9 November 2022

Received in revised
form:
21 February 2023

Accepted:
8 April 2023

Published online:
20 September 2023

Forming a government in order for humans to achieve their individual and social goals is a rational necessity. The necessity of forming a government and, as some philosophers call it, "Medina" and the existence of the head of the government, has been the focus of Western and Islamic philosophers, and Mulla Sadra, as the founder of "Hekmat Ta'ala'ye" has also paid great attention to this issue in various works, especially the book "The Origin and Resurrection". But the discussion about the right of sovereignty and the characteristics of the ruler has always been among the challenging topics among philosophers and sages. The purpose of this article is to analyze Mulla Sadra's opinions as the founder of Hikmat Ta'ala, in the context of the head of government and his characteristics. Therefore, the main question is: From Mullah Sadra's point of view, for whom is the right of sovereignty over the Islamic society fixed and what characteristics should it have? The answer to this question has been examined based on his opinions based on the book of origin and resurrection. This study is a type of content analysis research, which is done by referring to the written sources of Hakim Matalah, relying on the book Mabada wa Maad. By collecting data in line with the goal and the main question of the research, and taking into account some of Mullah Sadra's intellectual foundations, such as the belief in monotheism, the right of divine sovereignty, the rule of possibility, the levels of reason, the rule of unity, the originality and doubt of existence, and the meaning of happiness and true perfection. It turned out that according to Mulla Sadra, first of all, the existence of a head of government is a necessity to run the society and lead people to the true happiness and perfection of mankind, and secondly, since the right to rule belongs to God, only a person has the right to rule over the people who is authorized and be appointed directly or indirectly by the ruler. Such a person is either a prophet of God who, relying on his knowledge, knows the true happiness and the way to achieve it correctly, or an authorized imam appointed by him. He then lists some of the characteristics of the ruler. This study can determine the task of governance and the type of governance in Islamic society and establish a governance model based on the principles of transcendental wisdom.

Keywords:

Head of Government, Human Happiness, Origin and Resurrection, Mulla Sadrai, Philosophical Foundations.

Cite this article: Mollai Iveli, Mohammad and Ali Asghar Zakavi (2023), "Mulla Sadra's Opinion About the Head of Government and his Characteristics. Based on the Book of Origin and Resurrection", *FALSAFEH*, Vol: 21, Issue:1, Ser. N: 40, 225-240, <https://doi.org/10.22059/jop.2023.350307.1006757>





فلسفه

شاپای الکترونیکی: ۹۷۴۸-۲۷۱۶

<https://jop.ut.ac.ir>



دیدگاه ملاصدرا دربارهٔ رئیس حکومت و ویژگی‌های او، بر پایهٔ کتاب مبدأ و معاد

محمد ملائی ایولی^۱ | علی اصغر زکوی^۲

۱. نویسندهٔ مسئول، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران. رایانامه: m.mollai1360@shu.iaun.ac.ir

۲. گروه معارف دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی مازندران، مازندران، ساری، ایران. رایانامه: azakavi@mazums.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی (ص ۲۴۰-۲۲۵)</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۱۸</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۲/۲</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۱۹</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۶/۲۹</p>	<p>تشکیل حکومت به منظور دستیابی بشر به اهداف فردی و اجتماعی خود، یک ضرورت عقلانی است؛ اما بحث دربارهٔ حق حاکمیت و ویژگی‌های حاکم همواره از جمله مباحث چالش برانگیز بوده است. هدف از این نوشتار، واکاوی آراء ملاصدرا دربارهٔ رئیس حکومت و خصوصیات اوست. پرسش اصلی این است که از منظر ملاصدرا حق حاکمیت بر جامعهٔ اسلامی برای چه کسی ثابت است و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ این مطالعه از نوع پژوهش تحلیلی محتواسست که با مراجعه بر منابع مکتوب آن حکیم متأله و مبانی فلسفی وی، با تکیه بر کتاب مبدأ و معاد انجام می‌گیرد. با گردآوری داده‌ها و با عنایت به برخی مبانی فکری ملاصدرا معلوم شد که از نظر وی اولاً، وجود رئیس حکومت برای ادارهٔ جامعه و سوق دادن افراد به سعادت و کمال حقیقی بشر یک ضرورت است و ثانیاً، از آنجا که حق حاکمیت بالذات از آن خداوند است، تنها فردی حق حاکمیت بر مردم را دارد که مأذون و منصوب از جانب او باشد؛ چنین فردی بر پایهٔ قاعدهٔ امکان اشرف به ترتیب یا نبی خداست که با تکیه بر دانش لدنی خود، سعادت حقیقی و راه رسیدن به آن را به درستی می‌شناسد یا امام مأذون و منصوب از طرف اوست. وی سپس برخی از ویژگی‌های حاکم را برمی‌شمارد.</p>
کلیدواژه‌ها:	رئیس حکومت، سعادت بشر، مبدأ و معاد، ملاصدرا.
<p>استناد: ملائی ایولی، محمد و علی اصغر زکوی (۱۴۰۲)، «دیدگاه ملاصدرا دربارهٔ رئیس حکومت و ویژگی‌های او، بر پایهٔ کتاب مبدأ و معاد»، <i>فلسفه</i>، دورهٔ ۲۱، ش ۱، پیاپی ۴۰، ۲۲۵-۲۴۰. https://doi.org/10.22059/jop.2023.350307.1006757.240-225</p> <p>ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.</p>	



© نویسندگان.

۱. مقدمه

انسان طبعاً مدنی و اجتماعی است و ضرورت وجود حکومت در زندگی اجتماعی بشر، برای نیل به اهداف فردی و اجتماعی، امری بدیهی و فطری است؛ حکومتی که آزادی‌های فردی را در چهارچوب مصالح اجتماعی حفظ کند و در پرورش استعدادها بکوشد و مردم را به وظایف خود آشنا سازد و قوانین را اجرا کند. تشکیل حکومت و برعهده‌گرفتن ادارهٔ امور جامعه، از مواردی است که نه‌تنها در هدایت انسان‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، بلکه در جهت حفظ احکام و آیات الهی و جلوگیری از طرد و فراموشی آنها و یا محصورشدن در کتاب و کتابخانه‌ها سهم ویژه‌ای دارد. عقل سلیم نیز حکم می‌کند که تشکیل حکومت و اجرای قوانین و احکام، مستلزم متولی و رئیس حکومت باشد؛ زیرا بدون آن جامعه دچار هرج‌ومرج می‌شود.

ضرورت تشکیل حکومت و به‌اصطلاح برخی فلاسفه، «مدینه» و وجود رئیس حکومت، مورد توجه فلاسفهٔ غربی و اسلامی بوده است و ملاصدرا (۹۷۹-۱۰۴۵ق) به‌عنوان بنیان‌گذار «حکمت متعالیه» نیز در آثار مختلف، به‌ویژه کتاب *مبدأ و معاد*، به این مسئله توجه شایانی داشته است. این تحقیق در نظر دارد به این پرسش مهم و اساسی پاسخ دهد که از منظر ملاصدرا حق حاکمیت بر جامعهٔ اسلامی برای چه کسی ثابت است و چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ این مطالعه از نوع پژوهش تحلیلی محتواسست که با مراجعه بر منابع مکتوب آن حکیم متألّه، با تکیه بر کتاب *مبدأ و معاد* انجام می‌گیرد.

راهبرد انجام این پژوهش، در مرحلهٔ اول، بررسی مبانی فکری ملاصدرا مرتبط با موضوع، و در مرحلهٔ دوم، پاسخ به پرسش اصلی تحقیق است.

پیشینهٔ پژوهش

پس از بررسی‌ها، مشخص شد برخی مقالات و آثار، به مسئلهٔ مورد پژوهش ما اشاره کرده‌اند که می‌توان برخی از آنها را به شرح ذیل برشمرد:

- رضا داوری، در مقالهٔ خود با عنوان «رئیس اول مدینه در نظر ملاصدرا» (۱۳۷۸) با نظر به ایجاز و ابهام دیدگاه فارابی در مقام مقایسهٔ نبی و فیلسوف، سعی دارد اجمال و ایضاح رأی ملاصدرا را نشان دهد. به نظر داوری، از آنجا که درک و دریافت فارابی اجمالی بوده و شاید به لوازم و نتایج سخن خود، آگاهی تفضیلی نداشته و اعتبارات متفاوت را از هم تفکیک نکرده است، این سوء تفاهم را ایجاد کرده که وی قائل به تفکیک فیلسوف بر نبی شده است؛ اما این طرح اجمالی، در تفکر ملاصدرا از پردهٔ ابهام بیرون می‌آید و سیاست و شریعت کلاً به هم می‌پیوندند و مقام نبوت بر فیلسوف رجحان می‌یابد؛ چه، همهٔ پیامبران علم حکما و فلاسفه را دارند، اما فیلسوفان به مقام جامعیت پیامبران نمی‌رسند (داوری، ۱۳۷۸: ۶۶-۷۱).

- رضا اکبریان در مقالهٔ خود تحت عنوان «مقایسهٔ میان نظر ملاصدرا و فارابی دربارهٔ رئیس اول مدینه» (۱۳۸۶)، به دنبال این بوده است که اثبات کند ملاصدرا در پرتو تعالیم قرآنی و روایی، به‌ویژه تعالیم امامان شیعه که بخش زیادی از آنها ناظر به مباحث سیاسی و اجتماعی است،

نظریات جدیدی ارائه می‌دهد؛ برخلاف نظر برخی مدعیان که معتقدند رویکرد مسلط ملاصدرا در تفکر و اندیشه، تنها پرداختن به عقل معاد و امور معنوی و اخروی مردم بوده و توجهی به عقل معاش انسان‌ها نداشته است و اگر هم مطالبی در این زمینه دارد، برگرفته از مطالب فلاسفه پیشین، چون فارابی و ابن سینا به تبع افلاطون و ارسطوست. اکبریان سپس در مباحث خود به مقایسه آراء ملاصدرا و فارابی پرداخته و سه صفت رئیس اول مدینه، یعنی عدالت، مقبولیت اجتماعی و مرجعیت دینی را بررسی می‌کند (← اکبریان، ۱۳۸۶: ۱۶-۴۴).

- عزیز علی‌زاده سالطه در مقاله خود تحت عنوان «انسان‌شناسی صدرا و تأثیر آن در اثبات مسئله ولایت» (۱۳۸۷) به دنبال اثبات حجت دائم خدا و به تبع آن، حق حاکمیت اوست. علی‌زاده در این مقاله براساس مبانی انسان‌شناسی ملاصدرا، به اثبات ولایت و حجت خدا در روی زمین به منزله یکی از ارکان عقیدتی شیعه می‌پردازد (← علی‌زاده سالطه، ۱۳۸۷: ۱۳۹-۱۵۷).

اسماعیل‌زاده نوقی و همکاران وی در مقاله خود با عنوان «استمرار ولایت بعد از خاتمیت براساس حکمت ملاصدرا» (۱۳۹۴) در پی عقلانی کردن و تبیین مسئله ضرورت استمرار ولایت پس از خاتمیت بر اساس آثار ملاصدرا بوده‌اند (← اسماعیل‌زاده نوقی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۳-۳۵).

- میردامادی و ارشد ریاحی نیز در مقاله خود با عنوان «تأثیر مبانی فلسفی ملاصدرا بر امام‌شناسی او» (۱۳۹۸) با توجه به برخی اصول فلسفی ملاصدرا همچون قاعده امکان اشرف، اصالت و تشکیک وجود و مراتب آن، مراتب عقل، نظام علی وجود و قاعده الواحد، به مسئله امام‌شناسی پرداخته‌اند و معتقدند اصول و مبانی فلسفه صدرایی، قادر است با معاضدت تطبیقی و مصداقی اخبار وحی، پشتوانه فلسفی امام‌شناسی او را ارائه کند (میردامادی و ارشد ریاحی، ۱۳۹۸: ۱۲۰-۱۰۵).

از آنجاکه مقالات مذکور به مسئله امامت یا نبوت از نظر ملاصدرا در مقام مقایسه با فارابی پرداخته و یا صرفاً به مسئله ولایت و امامت توجه داشته‌اند، این تحقیق در نظر دارد صرفاً به دیدگاه ملاصدرا براساس مبانی فلسفی وی و با تکیه بر کتاب مبدأ و معاد و استفاده از دیگر آثارش همچون *شواهد الربوبیه* بپردازد.

۲. مبانی فلسفی ملاصدرا و ارتباط آن با موضوع پژوهش

در مطالعه اندیشه‌های یک فیلسوف، قطعاً شناخت مبانی و مبادی فکری او ضروری است و تعیین ویژگی‌های رئیس حکومت نیز به عنوان بخشی از فلسفه سیاسی صدرایی از این قاعده مستثنا نیست. این مسئله شرط لازم و ضروری به شمار می‌آید. در این مجال برخی مبادی فکری ملاصدرا مرتبط با موضوع این تحقیق بررسی خواهد شد که اساس فلسفه او را تشکیل می‌دهد.

۲-۱. اصالت وجود

نظریه «اصالت وجود»، اصل اصیل و رکن رکین فلسفه صدرا به شمار می‌رود که بسیاری از مسائل فلسفی بر مسئله اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت مبتنی است و حل بسیاری از مسائل به حل آن بستگی دارد؛ چنان‌که علامه طباطبایی معتقد است: «صدرالمتألهین حکمت

خود را با اصالت وجود و سپس با تشکیک وجود آغاز کرده و پس از آن، در هر مسئله‌ای از مسائل این فن، از همین دو نظریه مدد برهانی می‌گیرد و اثبات مسئله را بر آن استوار می‌سازد» (۱۳۹۶: ۲۹۸). اصالت به معنای عینیت و خارجیت است؛ در مقابل اعتباریت که به معنای عدم عینیت و خارجیت و محصول ذهن بودن است (مطهری، ۱۳۸۶: ۴۹۶/۶). براساس این اصل، وجود، حقیقتی عینی است که در خارج متحقق است، نه امری اعتباری و ذهنی (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۲۸).

۲-۲. وحدت، بساطت و تشکیک وجود

وجود، حقیقتی یکپارچه است؛ یعنی یکی است، بسیط است و مرکب از غیر وجود نیست. وجود دارای مراتبی است که اختلاف در آن مراتب به شدت و ضعف، کمال و نقص و امثال آن بر می‌گردد؛ یعنی افراد مختلف وجود، با یکدیگر اختلاف ذاتی دارند و به تمام ذات با هم متفاوت‌اند؛ یکی کامل و دیگری ناقص است (همان: ۲۹). مطابق این اصل، وجود در همهٔ ماهیات تجلی کرده است و با وجود تنوع موجودات، همه در وجود مشترک‌اند. وجه امتیاز و اشتراک موجودات به وجود است. بالاترین مرتبهٔ وجود، مرتبه ای است که کامل‌تر از آن قابل تصور نیست و آن، مرتبه‌ای است که هستی خود را از خود دارد و متعلق به غیر نیست؛ چراکه اگر موجودی به دیگری تعلق داشته باشد و در ذاتش محتاج دیگران باشد، ناقص و نیازمند آن است تا دیگری او را موجود و کامل کند.

۲-۳. اعتقاد به توحید

ملاصدرا همچنین بر اساس اصول پیشین، به اثبات واجب الوجود بالذات و وحدانیت او نائل می‌شود. به نظر او وجود یا مستغنی از غیر است که همان واجب الوجودی است که هیچ عدمی به او راه ندارد و کامل‌تر از او قابل تصور نیست یا آنکه محتاج به غیر است؛ یعنی از آثار و افعال واجب الوجود است؛ زیرا هر آنچه هست، محتاج اوست و هرچه ناقص است و محتاج به دلیل، معلولیت است؛ چراکه معلول در رتبهٔ علت خود نیست و فضیلتش از علت کمتر است؛ پس وجود یا تام و تمام و بی نیاز از دیگران است یا محتاج به چنین موجود تام و تمامی (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۵/۶ و مصطفوی، ۱۳۸۵: ۲۹). حال موجودی تام و بسیط که هیچ نقصی در آن راه ندارد و بدون نهایت است، قابل تعدد نیست و برای او مثال و نمونهٔ دومی قابل تصور نیست؛ و بدین‌گونه نظریهٔ اصالت وجود و وحدت حقیقت وجود، ملاصدرا را به اوج قلّهٔ توحید می‌رساند؛ مرحله‌ای که حقیقت وجود، یکتا و یگانه و «احد» است (زکوی، ۱۳۸۴: ۹۴).

۲-۴. قاعدهٔ امکان اشرف

این قاعده بیان می‌کند که در تمام مراحل وجود، لازم است که اشرف بر ممکن اخس مقدم باشد؛ بنابراین، هرگاه ممکن اخسی وجود داشته باشد، باید مقدم بر آن، اشرف موجود شده باشد. به حسب نشئهٔ روحانی، انسان‌ها در زمرهٔ انواع مختلف و بی‌شمار قرار دارند و نسبت حجت به سایر بشر در مرتبهٔ وجود، مانند نسبت انسان بر سایر حیوانات و نسبت حیوانات به نبات و نبات به جمادات است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۴۴/۷).

۲-۵. قاعده الواحد

براساس این قاعده، از خداوند یگانه و بسیط جز یک معلول صادر نمی‌شود، وگرنه لازم می‌آید در فاعل، دو اقتضا و دو جهت باشد؛ حال آنکه عالم هستی پر از کثرت، موجودات و معلول‌های گوناگون است. جمع میان این دو مطلب، وجود واسطه در فیض را ثابت می‌کند. از طرفی، براساس قاعده «لزوم سنخیت علت و معلول» از مبدأ واحد متعالی و کمال مطلق، معلول یگانه با کمال و تعالی صادر می‌شود؛ چون باید بین معلول و علت، مناسبت و سنخیت برقرار باشد؛ لذا کثرات عالم و جسمانیات، نمی‌توانند صادر و مخلوق اول باشند؛ پس وجود واسطه با کمال و تعالی میان این دو هستی قطعی است (همان: ۲۰۴-۲۰۷). این واسطه‌ها به علت قوت وجودی دارای مقام ولایت هستند؛ یعنی از دیگران برای تدبیر امور شایسته‌تر و سزاوارترند (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۲۲۶/۴). اینان در حکمت متعالیه همان حقیقت محمدیه و عقول در مرتبه بعد از او هستند، زیرا بالاترین مرتبه وجود پس از خداوند، مرتبه صادر نخستین یا حقیقت محمدیه است که همان عقل قرآنی است و هنگام ظهور بشری جسمانی، به «محمد بن عبدالله» و «خاتم‌الأنبیاء» مسمّا گردید (همان: ۱۲۸)؛ بنابراین، رأس هرم عالم عقول، همان مرتبه عقل اول است که در تکوین، بر همه هستی اشراف دارد و باید در تشریح نیز اشرف باشد تا تکوین و تشریح مطابق شوند و عالم به سیر کمال خود نایل آید.

۲-۶. کمال انسانی

صدرا در مواضع متعدد با الهام از قرآن کریم و تأمل در عالم هستی، به این بحث می‌پردازد که مقصود از وجود عالم و غرض از پدیدآمدن موجودات و قوای طبیعی، نباتی و حیوانی آنها، پیدایش انسان؛ و مقصود از پیدایش انسان، وجود انسان کامل و جانشین خداوند است (← ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۲۹-۱۲۵). «اوست کسی که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفرید...» (بقره: ۲۹) و «اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و برای آن منزل‌هایی معین کرد تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید...» (یونس: ۵). «و آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد...» (جاثیه: ۱۳).

از نظر ملاصدرا غرض از خلقت همه موجودات، پیدایش جانشین خداوند در روی زمین است؛ همان‌طور که در قرآن آمده است: «... من در زمین جانشینی خواهم گماشت...» (بقره: ۳۰)؛ و لذا از این بحث نتیجه می‌گیرد که غیر از انسان کامل که در واقع همان انسان حقیقی و مظهر اسم اعظم خداوند است، کسی شایستگی خلافت خداوند را ندارد (← ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۲۸).

صدرا بعد از بیان اینکه انسان اشرف مخلوقات ارضی و غرض خلقت است، چنین می‌نویسد: نسبت انسان به سایر مخلوقات، مانند نسبت قلب به سایر اعضاست؛ نیروی حیات از روح به قلب و به واسطه قلب به دیگر قسمت‌های بدن می‌رسد؛ پس همان‌طور که فیض روح به اعضای بدن به‌طور عام و آن هم به صورت عاریه‌ای است و پذیرش و تحمل فیض نازل از ناحیه روح مخصوص قلب است و از ناحیه قلب به تناسب به دیگر قسمت‌های بدن می‌رسد، به همین‌سان فیض خداوند متعال به همه مخلوقات عمومیت دارد و تا روزی که در پیشگاه خداوند حاضر شوند،

در بین آنها جریان دارد؛ اما آن که بدون واسطه، فیض الهی را تحمل می‌کند، انسان کامل است و از او به سایر مخلوقات می‌رسد (همان: ۱۶۲)؛ بنابراین، براساس قاعدهٔ امکان اشرف و اینکه افاضهٔ فیض همواره از اشرف به اخس است و وجود اشرف سبب موجودیت وجوداتِ اخس و ناقص است و نیز با توجه به اینکه انسان مقصود عالم و غرض خلقت است، بالطبع اشرف از آنان خواهد بود. همچنین مقصود از خلقت انسان، پیدایش انسان کامل و حجت خداست؛ بنابراین، انسان کامل باید اشرف از بقیه باشد و وجود او باعث دوام دیگران و ارتفاع او منجر به ارتفاع بقیه شود. این معنای همان حدیث شریف است که می‌فرماید: «لو لم یبق فی الارض الا اثنان لکان احدهما الحجه» (۱۳۸۸: ۱۷۹/۱).

۲-۷. مراتب عقل

انسان دارای مراتب مختلف عقل نظری (از عقل هیولایی تا عقل مستفاد) و مراتب مختلف عقل عملی (از تهذیب ظاهر تا مقام فنا) است و انسان کامل در مرتبهٔ عقل مستفاد و فناست (صدرا، ۱۳۸۸: ۴۳۱/۲-۴۳۳ و ۱۳۸۱: ۳۰۹-۳۲۹).

در نظام فلسفی صدرا، انسان به واسطهٔ صفای نفس در قوهٔ نظری، با اتصال به عقل فعال بدون تعلیم بشری، از افاضهٔ علوم الهی بهره‌مند می‌شود و با کمال در قوهٔ مخیله، عالم غیب را مشاهده و صور جمیله و اصوات حسنه را در وجه جزئی ادراک می‌کند و در قوهٔ عملی که همان عقل عملی است، به کمال نفس می‌رسد و در عالم هیولانی تأثیر می‌گذارد و می‌تواند صورتی را ایجاد و صورت دیگر را زایل کند و به اذن الهی در صحنهٔ عالم، تصرف تکوینی و تشریحی کند (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ۴۳۱/۲-۴۳۲).

انسان با افاضهٔ روح القدس و عقل فعال، از عقل بالقوه به عقل بالفعل و در نهایت به عقل مستفاد می‌رسد و معقول بالفعل می‌شود. در سفر سوم، بهره‌ای از نبوت اخباری و از ذات و صفات و افعال الهی را کسب کرده، می‌تواند احکام و شریعت را از نبی مطلق تحصیل کند تا آنکه در سفر پایانی و بازگشت از مقام جمع‌الجمعی به سوی خلاق، مقام تشریحی را احراز نماید و به مثابهٔ خلیفهٔ خاص الهی برای تبیین منابع و مضار دنیا و آخرت و سعادت و شقاوت، مأمور تبلیغ رسالت شود؛ لذا چنین انسانی در سفر الی الخلق، از جهت طبیعت فطری ملکات و هیئات ارادی، مراحل کمال را با موفقیت به پایان برده و از فیوضات رحمانی بهره‌مند شده است و در حد مشترک و واسطهٔ بین عالم امر و خلق شده و پذیرای خلق و حق است. او چهره‌ای به سوی حق و چهره‌ای به سوی خلق دارد (همان: ۲۸).

به اعتقاد ملاصدرا، حرکت انسان به سوی کمال در سه بعد عقلی، تخیلی و احساسی انسان

صورت می‌گیرد:

مرتبهٔ کمال تعقل عبارت است از: اتصال او به ملاً اعلی و مشاهدهٔ ملائکهٔ مقربین، و کمال قوهٔ مصوره (تخیل)، انسان را به اشباح و دریافت مغیبات اطلاع بر حوادث گذشته و آینده می‌رساند و کمال احساس موجب شدت تأثیر وی در مواد جسمانی می‌شود و کسی که کلیهٔ قوای سه‌گانهٔ مذکور در وی جمع گردد، به مقام جمع مراتب کمالیه و تجرد نفس نایل گشته و با سعهٔ وجودی

که دارد، همه کمالات را به نحو وحدت و بساطت داراست و لذا عالم صغیر نام می‌گیرد (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۴۶ و ۱۹۸۱، ۱۵۷/۴).

لذا جهان انسان کبیر است؛ یعنی امری واحد که تمام آنچه در انسان به نحو اجمال وجود دارد را به نحو تفصیل واجد است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۶۸). ملاصدرا گامی فراتر می‌نهد و بیان می‌دارد که انسان کامل بعد از این که عالم صغیر بود، به انسان کبیر تبدیل می‌شود و او خلیفه خداوند در زمین است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۸/۷ و ۱۳۶۰: ۱۰۹). ملاصدرا انسان کبیر را شخص واحد می‌داند که اشرف ممکنات است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۱۷/۷) و این انسان کامل یا انسان کبیر قابل تطبیق بر نبوت و امامت است.

۳. ضرورت رئیس حکومت در جامعه

ملاصدرا انسان را موجودی ذاتاً اجتماعی می‌داند و بر این عقیده است که زندگی او بدون اجتماع و همکاری، نظام نمی‌یابد؛ لذا ناگزیر باید از دیگر هم‌نوعان خویش در کارها یاری جوید. مشارکت انسان با دیگر هم‌نوعان خود جز به معامله تمام نمی‌شود؛ و معامله نیز ناگزیر از سنت و قانون عادلانه است؛ زیرا قانون عادلانه که همان شرع است، مانع تعدی انسان‌ها به حقوق یکدیگر و در نتیجه مانع اختلال نظام زندگی است؛ و این قانون، به قانون‌گذار نیاز دارد تا زندگی انسان‌ها را در دنیا انتظام بخشد و دیگران را به سوی پروردگار رهنمون شود. این شخص باید انسان باشد و از طرف خداوند آمده، آیات و معجزه‌ای داشته باشد تا دیگران از او اطاعت کنند و سخنان او را بپذیرند. شارع نمی‌تواند فرشته باشد؛ زیرا فرشته امکان تعلیم به انسان و تصرف در وی را ندارد و حیوانات نیز از درجات پایین‌تری نسبت به انسان برخوردارند. این لازمه عنایت الهی به انسان‌ها است؛ زیرا همان‌طور که بارش باران برای نظام عالم ضروری است، براساس عنایت الهی وجود شخصی هم که موجب صلاح دنیا و آخرت می‌شود، لازم است؛ و این شخص، همان خلیفه خدا در روی زمین است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۵۷-۵۵۸).

اما آیا شخصی که قرار است انسان را به کمال برساند، منتخب مردم است یا منصوب از جانب حق تعالی؟ بر پایه قاعده امکان اشرف، وجودهای پایین‌تر در کمال (مردم) نمی‌توانند گوهر اشرف وجودی او را چنان که شایسته است، تشخیص دهند؛ بلکه انتخاب او به علم برتر وجودی (نص الهی) نیاز دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۸، ۲: ۴۷۳). از آنجاکه بر پایه مبانی پیش‌گفته صدرایی (وحدت وجود)، حقیقت وجود، یکتا و یگانه است و او همان حق جل و علی است و هدف او از خلقت انسان، بر پایه مبانی ششم از مبانی پیش‌گفته (کمال انسانی)، کسب سعادت و کمال در دنیا و آخرت است، تنها همان حقیقت وجود و خلیفه واقعی او می‌تواند دست بشر را گرفته، او را به سعادت حقیقی رهنمون سازد؛ و او کسی جز «پیامبر خدا» نمی‌تواند باشد؛ چراکه از بالاترین مرتبه عقل برخوردار است.

ملاصدرا در ادامه به اثبات امام بعد از نبی نیز اشاره دارد و می‌گوید: همان‌طور که انسان‌ها در مجموع به واسطه از جانب خداوند نیاز دارند، به‌ناچار در اجتماعات جزئی نیز واسطه‌هایی از نوع والیان و حاکمان از جانب این خلیفه لازم است؛ و اینها امامان و عالمان هستند. همان‌طور که

فرشته بین خدا و پیغمبر است، پیامبر نیز واسطهٔ بین فرشته و اولیاء امت خویش است و اینان نیز، واسطهٔ بین نبی و علما هستند و علما نیز، واسطهٔ بین امامان و عموم مردم‌اند؛ در نتیجه، فرشته، نبی، اولیا و علما از جهت قرب و بعد و مراتبی که در این قرب و بعد دارند با هم متفاوت‌اند (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۵۹).

صدرا این مسئله را در قالب تمثیل نیز بیان می‌دارد و مدینهٔ فاضله را به بدن تام صحیحی تشبیه می‌کند که همهٔ اعضاء و اجزای آن به هم یاری می‌رسانند، و در آن اعضاء، یک رئیس است که قلب را تشکیل می‌دهد و مراتب قرب دیگر اعضا به این رئیس متفاوت است. هریک از اعضاء دارای قوه‌ای هستند که به واسطهٔ آن، فعلی صورت می‌پذیرد که غرض رئیس به انجام رسد. این اعضا نیز نسبت به همدیگر مترتبانند و برخی رئیس هستند و برخی مرئوس و در این مناسبات به اعضایی می‌رسیم که صرفاً خادم‌اند و بر هیچ عضوی ریاست ندارند.

رئیس مدینهٔ فاضله، اکمل اجزاء مدینه است؛ هم در آنچه مخصوص اوست و هم در هرچه با دیگران مشارکت دارد. «هر اجتماع طبیعی هیئتش ظلّ و شبه هیئت عالم الهی و وحدت اجتماعیهٔ عالمیه است؛ زیرا که سبب اول نسبتش به سایر موجودات مثل نسبت رئیس مدینهٔ فاضله است به سایر اجزاء مدینه. چه عقول بریئه از نقایص مادیه در مرتبهٔ قرب‌اند نسبت به اول؛ و بعد از آن، نفوس سماویه و سماوات‌اند؛ و بعد از آن، طبایع هیولانیه و اجسام طبیعی‌اند؛ و هریک از اینها مطابق سبب اول‌اند و به او مقتدا می‌کنند» (همان: ۵۶۱-۵۶۲).

نکتهٔ مهمی که صدرا در اینجا تصریح می‌کند این است که هرکسی شایستگی و صلاحیت ریاست بر مدینهٔ فاضله را ندارد، بلکه ریاست سزاوار کسی است که به حسب فطرت و طبع مستعد ریاست باشد و صفت ریاست، به هیئت و ملکهٔ ارادیه برای او حاصل باشد. همچنین صناعت او باید صنعتی باشد که به هیچ‌وجه مخدوم واقع نشود؛ بلکه صنعتی باشد که همهٔ صناعات قصد غرض وی کنند و مقصود مدینه فاضله در جمیع افعال او باشد (همان).

۴. ویژگی‌های رئیس اول حکومت

صدرا در مبدء و معاد، رئیس اول را صاحب دو کمال می‌داند: کمال اول و کمال ثانی، و بر پایهٔ قاعدهٔ «مراتب عقل» که در مبانی فکری صدرایی گفته شد، رئیس جامعه باید از بالاترین مراتب عقل، یعنی عقل بالفعل، برخوردار باشد.

کمال اول رئیس مطلق این است که نفسش کامل و در مرتبهٔ عقل بالفعل باشد و قوای متخیله و حساسه و محرکه‌اش در غایت کمال باشد؛ پس به قوهٔ حساسه و محرکه‌اش مباشر سلطنت گردد و احکام الهی را جاری گرداند و با دشمنان خدا محاربه کند و قوهٔ متخیله مهیای قبول جزئیات با نفس‌ها و کلیات به حکایت‌ها، در بیداری و خواب، از عقل فعال بوده باشد و به قوهٔ عاقله به حیثیتی باشد که عقل منفعله‌اش مستکمل شده باشد به همهٔ معقولات و عقل بالفعل شده باشد و چنین انسانی عقل مستفاد می‌گردد و در میان عقل فعال و عقل منفعل قرار می‌گیرد و میان او و عقل فعال واسطهٔ رأی نمی‌باشد. این حالت اگر برای جزء نظری از قوهٔ ناطقه حاصل شود، آن انسان حکیم و فیلسوف خواهد بود و اگر در قوهٔ نظریه و عملیه و متخیله حاصل گردد، آن انسانی می‌باشد که وحی بر او نازل می‌شود توسط ملک و آن ملک، عقل فعال

است؛ پس به اعتبار اینکه هرچه از جانب خدا بر عقل فعال فایض می‌گردد، عقل فعال آن را بر عقل منفعل او فایض می‌گرداند، حکیم و ولی و فیلسوف است و به اعتبار آنچه بر قوه متخیله او از آنجا فایض می‌شود، نبی و منذر است به آنچه خواهد شد و ... (همان: ۴۶۳-۵۶۴).

در اینجا قابل ذکر است که ملاصدرا رئیس مدینه فاضله را فیلسوفی در کسوت نبی نمی‌داند؛ چیزی که شاید بتوان به فارابی نسبت داد و عکس قضیه هم صادق نیست که بگوییم از نظر او، رئیس اول مدینه، پیامبری است در لباس فیلسوف؛ زیرا وی فلسفه و حکمت را «کمال اول» رئیس مدینه و نبی منذر می‌داند. برای فهم مطلب بهتر است اشاره‌ای به فارابی و ابن سینا داشته باشیم و سپس نظر ملاصدرا را در مقایسه با این دو فیلسوف بیان کنیم.

فارابی در مقام مقایسه نبی و فیلسوف، وحی را به مرتبه استثنایی کمال قوه متخیله مستند می‌سازد. مبنای این تفسیر، قول وی درباره کیفیت اخذ علم از عقل فعال است. فیلسوف، علم را به واسطه عقل از عقل فعال می‌گیرد و نبی با قوه متخیله صورت جزئیات و حکایات کلیات را از عقل فعال اخذ می‌کند. از آنجاکه قوه خیال در مراتب قوای نفس، در مرتبه پایین‌تری از عقل قرار دارد، فیلسوف که به واسطه عقل به عقل فعال متصل می‌شود، مقام برتری دارد. در نظر فارابی، عقل قادر است به تدریج از عقل بالقوه به عقل بالفعل و سرانجام به عقل مستفاد ارتقاء یابد: درحالی که عقل بالقوه، پذیرنده صور محسوس است، عقل بالفعل معقولات را نگه داشته، معانی و مفاهیم کلی را درمی‌یابد و عقل مستفاد به مرحله اتحاد و ارتباط معنوی و جذب و الهام ارتقاء می‌یابد. به عقیده فارابی، عقل فعال سرچشمه نوامیس الهی و الهامات و شبیه به فرشته حامل وحی (جبرئیل) است. خلاصه در حد پیغمبر یا فیلسوف است که با عقل فعال متصل شود. این اتصال درباره پیغمبر به مدد تخیل و در مورد فیلسوف از راه تفکر و تعمق صورت می‌گیرد و می‌توان دریافت که هر دو متفقاً از یک سرچشمه سیراب می‌شوند. در واقع حقیقت دینی و حقیقت فلسفی هر دو، پرتوی از انوار الهی است که از راه تخیل و یا مشاهده و تعمق حاصل می‌شود. فارابی فلسفه را عین آراء مدینه فاضله می‌داند و معتقد است که رئیس مدینه باید فیلسوفی باشد که علم خود را از مبدأ وحی می‌گیرد. در واقع رئیس مدینه فاضله فارابی، نبی است و دین صحیح به نظر او عین فلسفه است (اکبریان، ۱۳۸۶، ۱۷).

ولی ابن سینا با توجه به اینکه نظریه فارابی مستلزم تنزل مرتبه نبوت است، وحی را به عقل قدسی نسبت می‌دهد و آن را به عنوان عالی‌ترین درجه‌ای توصیف می‌کند که برای عقل بشری قابل دستیابی است. گذشته از این، نه تنها عقل پیامبر به وسیله عقل فعال اشراق می‌شود، بلکه قدرت تخیل وی نیز چنان می‌شود که آنچه به صورت مجرد و کلی در عقل خویش تصور می‌کند، در متخیله وی، صورت مجسم و جزئی و محسوس و ملفوظ پیدا می‌کند. در چنین شخصی، آگاهی و بصیرت تامی درباره همه حدود حقیقت وجود دارد. موقعیت او ایجاب می‌کند که با پیام الهی به سوی مردم برود و در آنها نفوذ کند و در انجام رسالت خود توفیق یابد (همان: ۱۸).

اما ملاصدرا نه سخن فارابی و نه سخن ابن سینا را می‌پذیرد. او در آثار خود با نظر جامع به نبوت می‌پردازد. از نظر او کسی مستحق ریاست بر خلق و صاحب رسالت و مبعوث خداوند متعال است که به مقام و مرتبه جامعیت در نشئات سه‌گانه عقلی و نفسی و حسی رسیده باشد. او

تصریح می‌کند که پیامبر تنها به مشاهدهٔ صور عالم خیال اکتفا نمی‌کند، بلکه ساکن عوالم دیگر، چون عوالم خس و خیال و عقل نیز هست؛ البته نبی بیشتر به زبان عالم خیال سخن می‌گوید، اما این بدان معنی نیست که زبان عوالم دیگر را نشناسد. براساس قول به وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری و وحدت نفس و قوا وقتی گفته می‌شود در وجود کسی قوهٔ خیال قوت بیشتری دارد، این قوه جدا از سایر قوا نیست و حتی می‌توان گفت که بدون کمال عقلی، کمال حقیقی قوهٔ خیال حاصل نمی‌شود. در واقع، قول به وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری، با این تلقی مکانیکی از نفس که نفس را حاصل جمع قوا می‌داند، سازگاری ندارد؛ زیرا نفس، امر واحد است و همهٔ قوا در آن، کل واحد و یگانه‌اند.

درست است که در نظر ملاصدرا نبی دارای قوهٔ متخیلهٔ بسیار قوی است که در عالم بیداری صور عالم غیب را با چشم باطن مشاهده می‌کند و صورت‌های مثالی پنهان از چشم مردم عادی را می‌بیند و اصوات و کلمات صادره از ملکوت را با گوش خود می‌شنود، ولی این مقام با تمام اهمیتی که دارد؛ بالاترین مقام نیست؛ هرچند که این مقام اختصاص به نبی دارد و ولی در آن با نبی شرکت ندارد.

خلاصه آنکه در نظر او هر پیامبر، فیلسوف و حکیم است؛ هرچند که همهٔ حکیمان و فیلسوفان پیامبر نیستند. با این بیان، در نظر صدرا مقام نبوت بر فیلسوف رجحان دارد؛ چه همهٔ پیامبران، علم حکما و فلاسفه را دارند، اما فیلسوفان به مقام جامعیت پیامبران نمی‌رسند (داوری اردکانی، ۱۳۷۸: ۷۱).

ملاصدرا در *شواهد الربوبیه*، پس از اینکه به مطالب فوق اشاره می‌کند، می‌نویسد: رئیس اول مدینه، علاوه بر کمالات و مراتب نامبرده، باید دارای لسانی فصیح و بلیغ باشد تا بتواند با ظرافت و لطافت کلام و زیبایی جملات و عبارات تخیل‌آفرین خود، مردم را تعلیم دهد و قادر بر حسن ارشاد و هدایت مردم به خیر و سعادت و راهنمایی آنان به اعمالی باشد که آنان را به سعادت ابدی سوق دهد. همچنین باید برای مناظره با اهل جدال در علوم و معارف، دارای قوهٔ نفسانی و برای مبارزه و محاربه با پهلوانان در میدان جنگ و نبرد، دارای قوه و نیروی بدنی باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۴۸۸).

ملاصدرا پس از ذکر کمالات اول رئیس مدینه، هم در *مبدأ و معاد* و هم در *شواهد الربوبیه*، کمالات ثانویهٔ رئیس اول را برمی‌شمارد و از دوازده صفتی که همگی فطری و ذاتی رئیس اول هستند، به شرح ذیل نام می‌برد:

– صفت اول اینکه صاحب فهم و درکی نیکو و سریع و گیرنده باشد، تا بتواند هرچه را می‌شنود و یا به او گفته می‌شود، به همان نحو که مقصود قائل و بر طبق واقع و حقیقت امر است، درک کند؛

– صفت دوم اینکه دارای حافظه‌ای قوی باشد تا بتواند آنچه را می‌فهمد و یا احساس می‌کند، فراموش نکند؛

- صفت سوم اینکه دارای فطرتی صحیح و طبیعتی سالم و مزاجی معتدل و تامّ الاعضا و نیرومند و قادر بر انجام اموری باشد که شأن رئیس هست؛
- صفت چهارم اینکه دارای زبانی فصیح و بلیغ باشد تا بتواند آنچه در ضمیر و خاطرش هست، بیان کند؛
- صفت پنجم اینکه دوستدار و محب علم و حکمت باشد؛ تا حدی که تأمل در معقولات او را رنج ندهد و کوشش و جدیت در راه فهم و ادراک آنها او را آزار نرساند.
- صفت ششم اینکه بالطبع حریص شهوت و انجام امیال نفسانی نباشد و از شهوت و لهو و لعب دوری گزیند و نسبت به لذایذ نفسانیه، دشمن و بدبین باشد؛
- صفت هفتم اینکه صاحب عظمت نفس و دوستدار نزاهت و شرافت و کرامت باشد و نفس او از هر امر زشت و پست و پلید دوری گزیند و به اموری برتر و والاتر عنایت داشته باشد؛
- صفت هشتم اینکه با همه مهربان باشد و از مشاهده منکرات خشمگین نشود و بدون داشتن قصد تجسس و تفحص از اوضاع و احوال و وقایع، اقامه حدود مقرر از جانب خداوند را تعطیل نکند؛
- صفت نهم اینکه جسور، قوی‌النفس و دارای قلبی شجاع باشد و از مرگ، هراس نداشته باشد. در انجام اموری که باید انجام دهد، دارای عزمی راسخ باشد، نه ضعیف‌النفس و متزلزل؛
- صفت دهم اینکه بخشنده نعم و عطایا باشد، نه بخیل؛ زیرا می‌داند که خزائن رحمت و نعمت الهی الی الابد باقی و بی‌خلل و نقصان ناپذیر است؛
- صفت یازدهم اینکه سرور و بهجت او هنگام خلوت و مناجات با خدا از همه خلایق بیشتر است، و در حسن و جمال و بهاء، اجل و ارفع از کلیه موجودات است.
- صفت دوازدهم اینکه سخت‌گیر و لجوج نباشد و دعوت به اقامه عدل و انصاف را به‌آسانی بپذیرد و در انجام آن به سرعت گام بردارد و در جلوگیری از اقامه ظلم و عمل قبیح، بسیار سخت‌گیر باشد و از پذیرفتن آن امتناع ورزد (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۶۵-۵۶۶ و ۱۳۸۳: ۴۸۸-۴۹۰)؛ چنین انسانی یا نبی خداست یا امام منصوب از جانب او.
- قابل ذکر است که این صفات دوازده‌گانه، عیناً همان اوصافی هستند که فارابی در کتاب *آراء اهل مدینه فاضله* آورده است و نشان می‌دهد ملاصدرا در این اوصاف و ویژگی‌های رئیس اول، با وی هم عقیده است و در تبیین دیدگاه‌های سیاسی خود به وی نظر خاصی داشته و گاه عین مطالب فارابی را آورده است (← فارابی، بی‌تا: ۱۲۲-۱۲۵).

۵. بحث و تحلیل

ملاصدرا در آثار خود با نظر جامع به نبوت می‌پردازد. وی با نگاه جامعه‌شناسانه مبتنی بر نیاز اجتماع انسانی به شارع و قانون‌گذار برای گذراندن امور معاش و معاملات و مانند آن و بر مبنای کمال انسانی، ضرورت وجود رئیس مدینه را اثبات می‌کند. از نظر او کسی مستحق ریاست بر خلق و صاحب رسالت و مبعوث خدای تعالی است که به مقام و مرتبه جامعیت در نشأت سه‌گانه عقلی، نفسی و حسی رسیده باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۴۶). او تصریح می‌کند که پیامبر تنها به

مشاهدهٔ صور عالم خیال اکتفا نمی‌کند، بلکه ساکن عوالم حس و خیال و عقل نیز هست؛ البته نبی که معلم و راهنمای همهٔ طبقات مردمان است، بیشتر به زبان عالم خیال سخن می‌گوید؛ اما این بدان معنی نیست که زبان عوالم دیگر را نشناسد. براساس قول به وحدت تشکیکی وجود و حرکت جوهری و وحدت نفس و قوا، وقتی گفته می‌شود در وجود کسی قوهٔ خیال قوت بیشتری دارد، این قوه جدا از سایر قوا نیست و حتی می‌توان گفت بدون کمال عقلی، کمال حقیقی قوهٔ خیال حاصل نمی‌شود (اکبریان، ۱۳۸۴: ۲۰).

همان‌طور که گفتیم، رئیس اول مدینه، کسی است که به مقام و مرتبهٔ جامعیت در نشأت سه‌گانهٔ عقلی و نفسی و حسی رسیده باشد و به همین جهت، شایستگی خلیفهٔ الهی و مظهریت جامع اسماء الهی را دارد. این سخن را می‌توان از قاعدهٔ الواحد و سنخیت علت و معلول استنباط کرد که خلیفهٔ خداوند هم از جهتی با وجود برتر از خود، یعنی ذات حق تعالی سنخیت دارد و هم با وجود پایین‌تر از خود، و به‌عنوان عقل اول می‌توان او را واسطهٔ میان حق و خلق دانست؛ اما چون نبی به زبان قوم و با تمثیلات سخن می‌گوید و عامهٔ مردم قدرت تأثیر در اجسام و اقوام عالم را بر علم به معارف حقیقی ترجیح می‌دهند، شأن فضایل نظری پیامبر از نظر ایشان و حتی از نظر بعضی از صاحبان اطلاع و دانش در علوم دینی پوشیده می‌ماند. ملاصدرا وجود چنین کسی را برای رهبری جامعه لازم می‌داند تا در دنیا که محل فتنه و فساد و کمین‌گاه انواع مفسده‌هاست، انسان‌ها را هدایت کند و موجبات صلاح آنها را فراهم سازد. در اینجا است که در نظر صدرا حاکم جامعه، چهرهٔ یک قدیس و یک ولیّ الهی را پیدا می‌کند و می‌تواند در پرتو تعالیم دین در مرتبهٔ نازل انبیاء و اولیای بزرگ الهی بنشیند. ضامن این رفتار، سیر و سلوک و مراقبت دائمی اوست که در اسفار اربعه جلوه‌گر می‌شود. سه سفر نخست از اسفار اربعه، مقدمات لازم را برای رسیدن به مرحلهٔ رهبری فراهم می‌کند. پس از طی موفقیت‌آمیز این سه مرحله، مرحلهٔ چهارم که همانا هدایت و رهبری مردم باشد و از نظر رتبه از مراحل سه‌گانهٔ قبل برتر است، فرامی‌رسد. از نظر ملاصدرا با کمال و محو در حق تعالی، انسان می‌تواند در ساحت حیات اجتماعی و سیاسی وارد شود و به اصلاح امور بپردازد (ملاصدرا، ۱۳۰۲: ۲۷۷).

چنین انسانی در سفر من الحق الی الخلق از جهت طبیعی و فطری و ملکات و هیئات ارادی، مراتب کمال را با موفقیت به پایان برده است و از فیوضات الهی بهره‌مند شده است و در حد مشترک و واسطهٔ بین عالم امر و عالم خلق قرار گرفته و پذیرای حق و خلق است؛ چهره‌ای به‌سوی حق دارد و چهره‌ای به‌سوی خلق؛ هم خلیفهٔ خداوند است و هم رهبری و ریاست انسان‌ها را بر عهده دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۵۵).

ملاصدرا هر دو نشئه را مربوط به نوعی از مراتب حیات انسانی می‌داند که در مرتبهٔ خود با اهمیت است. او دنیا را منزلی از منازل سائرین الی الله تعبیر می‌کند و انسان را مسافری می‌داند که از منازل متعدد باید عبور کند تا به مطلوب حقیقی خویش نایل شود؛ لذا دنیا از این جهت متصل به آخرت است و کمال انسان برحسب دو نشئه دنیا و آخرت معنا و مفهوم پیدا می‌کند. از نظر او چنین سخنی بدون فرض و قبول یک اصل اساسی دیگر ممکن نیست. آن اصل اساسی

«کون جامع» بودن انسان است؛ به این معنا که در میان موجودات عالم، تنها انسان است که در او انحای مختلف هستی از پایین‌ترین مرتبه تا بالاترین درجه قابل تحقق است؛ از عالم ماده و عالم مثال تا وصول به آستان حق و فنا در حق، آن‌گاه بقا به حق (ملاصدرا، ۱۳۴۰: ۱۳-۳۲)؛ که در این نحو وجود انسان و ذومراتب بودن هستی او، می‌توان اصل تشکیک وجود را مشاهده کرد.

ملاصدرا تصریح می‌کند که بعد از شناخت خدا و عمل در راه او و وصول به کمال و محو در حق تعالی، انسان می‌تواند در ساحت حیات اجتماعی و سیاسی وارد شود و به اصلاح امور بپردازد؛ زیرا انسان بازگشته از این سفر، شایستگی عنوان خلیفه الهی و رهبری جامعه را پیدا کرده است: «لیستحق بها خلافة لله و ریاسة الناس» (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۴۶ و اکبریان، ۱۳۸۴: ۲۸).

بنابراین، جامعه به انبیاء و اولیاء نیاز دارد تا از طرف خداوند بر مردم حکم کنند و آنها را به طرف حق رهنمون سازند: «لیستحق بها خلافة لله و ریاسة الناس» (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۳۷۲) و پیامبران، همان مدیران اجرای قوانین و رهبران مردم برای هدایت به سوی کمال و سعادت هستند؛ مدعای حکومت دینی چیزی جز این نیست. اگر حکومت دینی نباشد و یا حاکم یک شخص الهی نباشد، از دیدگاه ملاصدرا، همانند جسمی است که روح ندارد: «السیاسة المجردة عن الشرع کجسد لاروح فیه؛ سیاست و حکومت بدون دین، همانند بدن بدون روح است» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۴۹۶).

اگرچه ملاصدرا در ادامه به بیان شرایط و صفات رئیس اول می‌پردازد، ولی ناگفته نماند که حکومت دینی ملاصدرا به رئیس اول توقف نمی‌کند. وی براساس قاعده امکان اشرف، در صورتی که رئیس اول وجود نداشته باشد، به حالت‌های مختلف جامعه اشاره و آنها را در چند دسته جای می‌دهد: اجتماع کامله و غیر کامله؛ اجتماع کامله او همان مدینه فاضله است که مانند بدن سالم است و هریک از اعضاء باید وظیفه خود را به درستی انجام دهد تا بدن سالم بماند و رئیس آن نیز قلب است و اعضاء دیگر به ترتیب دارای عملکرد خاص خود هستند (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۶۱).

اما اگر جامعه کامل نباشد و به درجات پایین‌تر نزول کند، کارکردهای اعضای جامعه نیز تغییر می‌کند. ریاست اعضای دیگر مطرح می‌شود که از طرف رئیس اول، واسطه اجرای احکام و حدودند: «همان‌طور که همه مردم نیازمند جانشینی از طرف خدا می‌باشند، اجتماعات کوچک‌تر نیز نیازمند واسطه‌ای با این خلیفه می‌باشند که از طرف خلیفه خدا انتخاب می‌شود و آن واسطه‌ها ائمه و علما می‌باشند» (همان: ۵۵۹). «پیامبر واسطه بین خدا و اولیا را انتخاب می‌کند و آنان ائمه هستند. پس آنان واسطه بین پیامبر و علما هستند و علما واسطه بین ائمه و مردم هستند» (همان: ۵۵۹). به این ترتیب، کار جامعه دینی هیچ‌گاه معطل نمی‌ماند؛ چه اینکه در رأس امور دین و پیامبر قرار دارند و پس از او ائمه معصوم و پس از ایشان علماء عهده‌دار این مسئولیت هستند.

۶. نتیجه

ملاصدرا براساس مبانی فکری خود همچون اصالت و تشکیک وجود، اعتقاد به توحید، قاعده امکان اشرف، مراتب عقل، قاعده الواحد، به اثبات ضرورت رئیس حکومت و ویژگی‌های وی

می‌پردازد. از نظر ملاصدرا وجود رییس حکومت برای ادارهٔ جامعه و هدایت افراد به سعادت و کمال حقیقی بشر یک ضرورت است. ملاصدرا در کتاب *مبدأ و معاد* با نگاه جامعه‌شناسانه مبتنی بر نیاز اجتماع انسانی به شارع و قانون‌گذار برای گذراندن امور معاش و معاملات و ... ضرورت وجود رییس مدینه را اثبات می‌کند. از نظر او کسی مستحق ریاست بر خلق و صاحب رسالت و مبعوث خدای تعالی است که به مقام و مرتبهٔ جامعیت در نشأت سه‌گانهٔ عقلی، نفسی و حسی رسیده باشد.

منابع

قرآن کریم.

- اسماعیل‌زاده نوقی، محبوبه؛ محمدحسین مهدوی‌نژاد و بیوک علیزاده (۱۳۹۴)، «استمرار ولایت بعد از خاتمیت بر اساس حکمت ملاصدرا»، حکمت صدرایی، س ۳، ش ۲، بهار و تابستان، ۲۳-۳۵.
- اکبریان، رضا (۱۳۸۶)، «مقایسهٔ میان نظر ملاصدرا و فارابی دربارهٔ رییس اول مدینه»، *خردنامه*، ش ۴۷، ۱۶-۴۴.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۸)، «رییس اول مدینه در نظر ملاصدرا»، *نامهٔ فرهنگ*، پاییز، ش ۳۱، ۶۶-۷۱.
- زکوی، علی‌اصغر (۱۳۸۴)، *بسیطة الحقیقه از نظر ملاصدرا و منادشناسی لایبنیتز*، قم، بوستان کتاب.
- ملاصدرا (۱۳۰۲)، *مجموعهٔ الرسائل التسعة، الواردات القلیبة فی معرفة الربوبية*، قم، مکتبه المصطفوی.
- _____ (۱۳۴۰)، *رساله سه اصل، تصحیح سیدحسین نصر*، تهران، دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۶۰)، *اسرار آیات و انوار البینات*، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی.
- _____ (۱۳۶۶)، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۴، قم، بیدار.
- _____ (۱۹۸۱)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه*، ج ۴، ۶ و ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۳۸۱)، *مبدأ و معاد*، ترجمهٔ احمد حسینی اردکانی، چ ۲، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۳)، *الشواهد الربوبیه*، ترجمهٔ جواد مصلح، تهران، سروش.
- _____ (۱۳۸۸)، *شرح اصول کافی*، ترجمهٔ محمد خواجوی، ج ۱ و ۲، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۶)، *بررسی‌های اسلامی*، به کوشش هادی خسروشاهی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه.

علی‌زاده ساطقه، عزیز (۱۳۸۷)، «انسان‌شناسی صدرا و تأثیر آن در اثبات مسئلهٔ ولایت»، *علوم سیاسی*، س ۱۱، ش ۴۳، پاییز، ۱۳۹-۱۵۷.

فارابی، ابونصر (بی‌تا)، *آراء اهل مدینه الفاضلة و مضاداتها*، محقق علی بومحلم، بیروت، الهلال.

مصطفوی، سیده زهرا (۱۳۸۵)، *نوآوری‌های فلسفی صدرالمتألهین* (ترجمه و شرح رسالهٔ *شواهد الربوبیه*)، تهران، بصیرت.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۶)، *مجموعه آثار*، ج ۶، تهران، صدرا.

میردامادی، سیدمحمدحسین و علی ارشد ریاحی (۱۳۹۸)، «تأثیر مبانی فلسفی ملاصدرا بر امام‌شناسی او»، *تحقیقات کلامی*، س ۷، ش ۲۴، ۱۰۵-۱۲۰.

References

The Holy Quran.

- Esmailzade Nooghi, Mahbobe; Mohammad Hossein Mahdovinejad and Buyuk Alizadeh (2014), "Mulla Sadra on the Continuity of the Walāya after Prophecy", *Hikmat Sadraei*, 3 (2), 23-35. (In Persian)
- Akbarian, Reza (2007), "Comparison of Mulla Sadra's and Farabi's opinion about the first ruler of Medina", *Kheradnameh*, V. 47, 16-44. (In Persian)

- Davari Ardakani, Reza (1999), "The first ruler of Madinah in the view of Mulla Sadra", *Namah Farhang*, V. 31, 66-71. (In Persian)
- Zakavi, Aliasghar (2004), *Basita al-Haqiqah according to Mulla Sadra and Leibniz's Manifestation*, Bostan Kitab, Qom. (In Persian)
- Mulla Sadra, (1923), *Al-Rasheel al-Tasa'a collection, Al-Waredat al-Qalbiyah fi Marafah Al-Rubabiyah*, Al-Mustafawi school, Qom. (In Persian)
- (1961), *Treatise on three principles*, corrected by Seyyed Hossein Nasr, University of Tehran, Tehran. (In Persian)
- (1981), *Asrar Ayat and Anwar Albinat*, Islamic Society of Hikmat and Islamic Philosophy, Tehran. (In Persian)
- (1987), *Tafsir al-Qur'an al-Karim*, V. 4, Bidar, Qom. (In Persian)
- (1981), *al-Hikm al -Muta'i al -Asfar al -Arba'i*, V. 4, 6 & 7, Dar al -Tharath al -Arabi. Beirut. (In Persian)
- (2002), *The Origin and Resurrection*, Translated by Ahmad Hosseini Ardakani, 2nd edition, Academic Publishing Center, Tehran. (In Persian)
- (2009), *Description of Usul Kafi, translated by Mohammad Khajawi*, Vol. 1 and 2, Research Institute of Human Sciences and Cultural Studies, Tehran. (In Persian)
- Tabatabaei, Seyyed Mohammad Hossein, (2016), *Islamic Studies, by the efforts of Hadi Khosrowshahi*, Office of Islamic Propaganda of the Faculty of Education, Qom. (In Persian)
- Alizadeh Saltah, Aziz, (2007), "Anthropology of Sadra and its effect on proving the issue of velayat", *Political Sciences*, 11.(43): 139-157. (In Persian)
- Farabi, Abunaser, (Bita), *Opinions of the people of Madinah al-Fazlah and the antipathies*, Mohaghegh Ali Bumhollem, Lebanon-Beirut, Al-Hilal. (In Persian)
- Mostafavi, Seyyedeh Zahra, (2015), *Sadr al-Mutalahin's Philosophical Innovations* (Translation and Commentary on the Treatise on Evidences of Al-Roubieh), Basirat, Tehran. (In Persian)
- Motahari, Morteza, (2007), *collection of works*, V: 6, Sadra, Tehran. (In Persian)
- Mirdamadi, Seyyed Mohammad Hossein; Arshad Riahi, Ali, (2018), "The influence of Mulla Sadra's philosophical foundations on his Imamism", *Theological Research*, 7 (24), 105-120. (In Persian)